

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، بهار ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۲۹، ص ۸۱ - ۹۶

ابن خلدون، مقدمه، تاریخ

منیره ناصح ستوده*

یکی از موضوعات بحث برانگیز و قابل تأمل در حوزه علوم، بالخصوص علوم انسانی و از جمله تاریخ، مبحث فلسفه علم است. صاحب نظران و متفکران بسیاری در این عرصه گام نهاده‌اند. ابن خلدون نیز یکی از آنهاست. او با مباحث ارزنده‌ای که در باب فلسفه علم ارائه کرده، توجه شمار زیادی از پژوهش‌گران را به خویش جلب نموده است.

نویسنده، در این نوشتار به معرفی شخصیت و آثار ابن خلدون، خصوصاً مقدمه که مهم‌ترین کتاب در باب اندیشه‌های او می‌باشد، پرداخته است. هم‌چنین بررسی تاریخ از دیدگاه ابن خلدون و یافتن پاسخ سؤالاتی بنیادی درباره این شخصیت از بطن اندیشه و آثار وی، اصلی‌ترین رسالتی است که این مقاله بر دوش دارد.

واژه‌های کلیدی: ابن خلدون، مقدمه، العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، عصبیت، علم

عمران.

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

مقدمه

ابن خلدون از آن دسته اندیشورانی است که از منظر پژوهش‌گران و محققان کنونی نه تنها در باب تاریخ و علوم سیاسی، بلکه در زمینه علوم اجتماعی، جغرافیا و... مستور نمانده و حتی نظریاتش به عنوان فیلسوف علم، مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد، با این حال، موارد ابهام‌آمیزی هم درباره شخصیت و آثار وی به چشم می‌خورد که تا کنون توجه خاصی به آن معطوف نگردیده و پاسخ شایسته‌ای نیز به آن داده نشده است؛ سوالاتی نظیر این که چرا ابن خلدون خود، در نگارش العبر به اصول مذکور در مقدمه‌اش پای‌بند نبوده است؟ و یا این که آیا ابن خلدون ابتدا مقدمه را نوشته یا العبر را؟

برای پاسخ به پرسش‌های فوق باید ابن خلدون را در مقام فیلسوفی که برای تاریخ ماهیتی در شأن «علم تاریخ» قائل است بنگریم و تعریف، اهمیت و فایده تاریخ را از منظر او بیان نماییم.

ابن خلدون

ولی‌الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن حسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن خلدون در رمضان ۷۳۲/۱۳۳۲م در تونس متولد شد. وی به اوائل بن حجر از صحابه رسول خدا و از اهالی حضرموت منتسب می‌باشد. خاندان ابن خلدون در تونس تا مقام حاجبی ابوزکریا را از آن خود کردند؛ اما پدر وی از امر سیاست کناره گرفت و به مطالعه و تحقیق روی آورد.

عبدالرحمن از ۱۸ تا ۴۰ سالگی فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای در دربارهای پادشاهان تونس، بجایه، فاس و اندلس انجام داد، لیکن فراز و نشیب‌های معمول در زندگی درباریان، وی را وادار کرد تا از دربار کناره‌گیری کند و پیشوایی قبایل بربر را بپذیرد. وی در این منصب بارها سرکردگی قبایل را در حملات نظامی بر ضد پادشاهان مغرب بر عهده گرفت تا آن که سرانجام به فاس تبعید شد. در آنجا وی از تکاپوی سیاسی دست

برداشت و راهی اندلس گردید. وی در راه با استقبال پادشاه غرناطه مواجه شد، اما مصلحت خویش را در آن دید که رهسپار قلعه ابن سلامه شود.

ابن خلدون در آنجا به امر تألیف پرداخت و پس از چهار سال اقامت، راهی تونس گردید. وی در این سرزمین مدتی سرگرم تدریس و تحقیق شد، اما برای دستیابی به منابع غنی تر راهی الازهر گردید. او در سال ۸۰۳ هـ درباره خودداری تیمور از ویرانی دمشق مذاکراتی با امیر گورکانی در این شهر انجام داد که نتایج آن رضایت بخش بود. سرانجام وی به الازهر بازگشت و تا پایان عمر (۸۰۸ هـ) به تحقیق و تدریس اشتغال داشت.^۱

تاریخ (تعریف، اهمیت، فایده)

چنانچه می‌دانیم ابن خلدون از آن دسته مورخانی است که - برخلاف اسلافش - تاریخ را صرفاً عهده‌دار نقل وقایع و حوادث گذشته انسان‌ها نمی‌داند، بلکه آن را به مثابه علمی مستقل با هویتی مشخص نگریده و از این رو برای آن اهمیت، فایده و تعریف خاصی قائل شده است. وی در تعریف تاریخ می‌گوید:

«... در ظاهر اخباری بیش نیست درباره روزگاریها و دولت‌های پیشین و سرگذشت قرون نخستین، که گفتارها را با آن می‌آریند و بر آنها مثلها می‌زنند و انجمن‌های پرجمعیت را به نقل آنها آرایش می‌دهند».^۲ البته او به این حد اکتفا نکرده و در سطرهای بعدی علاوه بر این ظاهر، باطنی نیز برای تاریخ قائل شده است: «... و اما در باطن، اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست».^۳ وی سرانجام بی‌پرده تاریخ را علم دانسته و ادعا کرده است:

«... و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها، و بهمین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزااست که از دانش‌های آن شمرده شود».^۴

در نگاه ابن خلدون اهمیت تاریخ از آن روست که «... از فنون متداول در میان همه ملت‌ها و نژادهاست، برای آن سفرها و جهانگردیها می‌کنند، همه مردم عادی و بی‌نام و

نشان به معرفت آن اشتیاق دارند، و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می‌دهند و در فهمیدن آن دانایان و نادانان یکسانند...»^۵.

نکته دیگر این که وی نیز هم‌چون دیگر بزرگانی که در باب تاریخ و فایده آن سخن گفته‌اند، «عبرت‌آموزی» از تاریخ را برترین دست‌آورد آن دانسته، می‌گوید: «ما را به حال آفریدگان آشنا می‌کند که چگونه اوضاع و احوال آنها منقلب می‌گردد، دولت‌هایی می‌آیند و فرصت جهانگشایی می‌یابند و به آبادانی زمین می‌پردازند تا ندای کوچ کردن و سپری شدن آنان را در می‌دهند و هنگام زوال و انقراض ایشان فرا می‌رسد»^۶.

با چنین ذکری از فایده تاریخ، پیش‌بینی طرح اندیشه «زوال عمر دولت‌ها» و درک بسترسازی بیان این مباحث از جانب ابن خلدون کار چندان دشواری نخواهد بود.

مورخان خطاکار

ابن خلدون پس از ارائه تعاریف فوق از علم تاریخ و فواید آن، به نقد و بررسی عملکرد مورخان پیش از خود پرداخته و معتقد است که تمامی ایشان بر خطا رفته‌اند.

هر چند «مورخان بزرگ اسلام به طور جامع اخبار روزگار گذشته را گرد آورده و آنها را در صفحات تواریخ نگاشته و به یادگار گذاشته‌اند...»، لیکن این اخبار یا به دلیل جعل جاعلان و یا به سبب توهم فرومایگان، به مرور به زنگار روایات نادرست آلوده شده است، با این حال مورخان بعدی «... همچنانکه آن اخبار را شنیده‌اند برای ما به جای گذاشته‌اند بی‌آنکه به موجبات و علل وقایع و احوال درنگرند و اخبار یاوه و ترهات را فرو گذارند»^۷.

علاوه بر این ابن خلدون در چندین صفحه، علل خطای مورخان پیش از خود را به تفصیل بیان می‌کند که اهم آنها عبارتند از:

۱. شیفتگی و پیروی از یک مسلک و مذهب خاص؛
۲. پذیرش اخبار دروغ دیگران؛
۳. غفلت از مقاصد یک رویداد؛

۴. خیر دروغ را راست پنداشتن؛

۵. ناآگاهی از چگونگی تطبیق حالات بر وقایع؛

۶. تقرب جویی به پادشاهان؛

۷. ناآگاهی از طبایع احوال اجتماع.^۸

ابن خلدون پس از پی بردن به نقاط ضعف مورخان پیش از خود و درک روش تألیف و تحقیق تاریخی، درصدد تألیف اثر خود بر می‌آید: «و چون کتب این جماعت را مطالعه کردم و حقیقت گذشته و اکنون را بیازمودم، دیده قریحه را از خواب غفلت گشودم و...»^۹ به این ترتیب، او موفق می‌شود اثر جاودانه خود، مقدمه را خلق کند: «کتابی در تاریخ ساختم که در آن از روی احوال نژادها و نسل‌های پی‌درپی پرده برداشتم و آن را از حیث اخبار و نظریات به ابواب و فصولی تقسیم کردم و علل و موجبات آغاز تشکیل دولتها و تمدن‌ها را در آن آشکار ساختم و...»^{۱۰}

ابن خلدون راز موفقیت خود را استفاده از منابع متعدد؛ آگاهی داشتن به دانش‌های گوناگون و حسن نظر و پافشاری در صحت سند و چگونگی روایات دانسته^{۱۱} و از میان مورخان پیش از خود، افرادی چون ابن اسحاق، طبری، ابن کلیبی، محمدبن عمر واقدی، سیف بن عمر اسدی و مسعودی را شایسته مجد و بزرگواری بر می‌شمرد؛ هر چند معتقد است در آثار مسعودی و واقدی نیز «موارد عیبجویی یافت می‌شود»^{۱۲}.

علم تاریخ و راه حل‌ها

مهم‌ترین ابتکار ابن خلدون، تدوین علم عمران بر مبنای عصبیت - که مهم‌ترین واژه در اندیشه اوست - می‌باشد. وی علم عمران را قالبی برای بررسی مباحث تاریخی بر می‌شمرد: «کتابی در تاریخ ساختم... و از میان مقاصد گوناگون، برای آن روشی بدیع و اسلوب و شیوه‌ای ابتکارآمیز اختراع کردم و کیفیات اجتماع و تمدن و عوارض ذاتی آنها را که در اجتماعی انسانی روی می‌دهد شرح دادم چنانکه خواننده را به علل و موجبات

حوادث آشنا می‌کند و برخوردار می‌سازد و وی را آگاه می‌کند که چگونه خداوندان دولتها برای بنیان‌گذاری آنها از ابوابی که بایسته داخل شده‌اند و...»^{۱۳}

از عبارات فوق می‌توان دریافت که علم عمران چه مباحثی را در بر گرفته و چه اهدافی را دنبال می‌کند. از دیدگاه ابن خلدون، در نهاد انسان نوعی سرکشی و طغیان نهفته است که به سبب آن رسیدن به هر هدفی، تنها از راه جنگ و خونریزی حاصل می‌شود حال، انسانی که در امر ساده‌ای چون سکونت‌گزیدن، به همکاری، دفاع و حمایت محتاج است، مسلماً در امر بزرگ‌تری، مانند نبوت یا تأسیس سلطنت و یا هر تبلیغ و دعوت دیگری نیز به همکاری و دفاع نیاز دارد که در واقع همان «عصیبت» است.^{۱۴} به هر ترتیب قومی که عصیبت در میان آنها شدیدتر و محکم‌تر است، به تشکیل حکومت و سلطه بر دیگر اقوام موفق می‌شود و به این ترتیب، اولین مرحله عمر دولت آغاز می‌گردد. در این مرحله، ثبات کشور و قلمرو به قطعیت رسیده و عصیبت هم‌چنان قوی است (مرحله پیروزی).

در مرحله دوم به اتکای عصیبت محکم بر جای مانده از دوره قبل، قلمرو و اقتدار سیاسی و اقتصادی حکومت، به ویژه شخص سلطان، افزایش می‌یابد و نوعی خودکامگی در وی شکل می‌گیرد که رفته رفته موجب دوری جستن از خویشاوندان و در نتیجه تزلزل و کاهش عصیبت می‌گردد (دوران خودکامگی).

مرحله سوم، دوران آسودگی (تنعم) و بهره بردن از دست‌آوردهای حکومت است. در این مرحله به دلیل پر شدن خزاین دولت، کشورگشایی راکد شده، مسالمت‌جویی و رضایت از وضع موجود در میان قشر حاکم و نظامیان رواج می‌یابد (دوران آسودگی).

در چهارمین مرحله، به دلیل رکود فعالیت‌های اقتصادی و نظامی، فشار و تجاوز بر مردم حاکم می‌شود، تا جایی که به دلیل از دست رفتن پایگاه مردمی و عصیبت قومی، در پنجمین مرحله، در اثر کوچک‌ترین تهاجم عصیبت جدید و قوی، حکومت درهم می‌شکند.^{۱۵}

انحطاط و زوال دولت

ابن خلدون دلایل واضحی را در «زوال دولت‌ها» مؤثر می‌داند. بدیهی‌ترین آنها این است که دولت نیز هم‌چون هر موجود زنده‌ای عمر مشخصی دارد که چون آن را طی نماید بی‌شک زمان زوال و انقراض آن فرا می‌رسد،^۶ لیکن جای این پرسش هم‌چنان باقی است که آیا عاملی در تسریع یا کندی عمر دولت دخیل هست؟ به عبارت دیگر چه چیزی موجب می‌گردد که گاه دولتی سال‌های متمادی را در اوج بلوغ و جوانی طی نماید و گاه به سرعت در سراشیبی فرتوتی و سالخوردگی فرو غلتد؟

ابن خلدون حاکمیت خودکامگی بر جامعه و مبتلا شدن به ناز و نعمت و آرامش را پاسخ این سؤال می‌داند. در نظر وی روح بادیه‌نشینی که همواره قوی‌ترین عصبیت‌ها را در خود می‌پروراند، خواهان جهان‌گشایی و دلاوری در عرصه نبرد است. بی‌شک پی‌آمد چنین تکاپویی، وسعت قلمرو، افزایش عوایدی دولت و به دنبال آن راحتی معاش و فرو رفتن در تجملات، خواهد بود.

در این حال، بدویانی که خشونت زندگی و سرسختی روزگار از شیرین‌ترین امورشان بود به عادات شهرنشینی رو می‌آورند و نسلی در دامان می‌پروراند که جز نرم‌خویی شهریان و مسالمت با رقیبان چیز دیگری نیاموخته‌اند. بی‌شک دیگر تمایل برای کشورگشایی و به دست آوردن منابع اقتصادی جدید وجود نخواهد داشت. با کاسته شدن از سرمایه انباشته شده در خزاین کشور، حاکم درصدد بر می‌آید تا منابع درآمدی جدیدی فراهم کند و آن چیزی جز مالیات‌های مردمی و فشار بر قشر زحمت‌کش جامعه نیست. نارضایتی موالی؛ ضعف و رکود اقتصادی - تجاری ناشی از این نارضایتی؛ بی‌رغبتی به دانش و هنر؛ و شیوع امراض و بیماری‌ها در نتیجه کاهش جمعیت، از پی‌آمدهای قطعی آن خواهد بود. در چنین اوضاعی فقط کافی است که دیگر صاحبان عصبیت جسارت یافته و آهنگ پادشاهی نمایند و بی‌هیچ زحمتی آن‌چه طلب نمایند، در کف حاضر بینند.

پاسخ به چند پرسش

با شناختن ابن خلدون و مقدمه به عنوان جاودانه‌ترین اثر وی و نیز درک جایگاه تاریخ و اهمیت آن در اندیشه سیاسی - اجتماعی او، اکنون باید به چند سؤال اساسی پاسخ دهیم که این امر می‌تواند زوایای ناگفته‌ای از شخصیت و اندیشه نظریه‌پردازی بزرگ و مورخی شهیر که قرن‌ها مطالعه و تدبر سیاست‌مداران و مورخان را به خود معطوف ساخته است، به روی ما بگشاید؛ سؤال‌هایی که تا کنون از منظر محققان پنهان مانده و کمتر کسی به آنها توجه نموده است.

نخستین و اساسی‌ترین پرسش این است که چرا ابن خلدون که خود در باب تاریخ و شیوه تاریخ‌نویسی صحیح آن همه تأکید کرده؛ تا آن‌جا که با ذکر غلط‌های مورخان پیش از خود، درصدد چاره‌جویی برآمده و علم عمران را به عنوان راه حلی بنیان نهاده؛ با این حال در نگارش کتاب تاریخ خود، *العبر*، به آن پای‌بند نبوده است؟ آیا پافشاری ابن خلدون بر نظریه چرخشی خود و اصرار وی بر ضرورت مطالعه و تحقیق براساس آن چارچوب به مثابه تنها راه شناخت صحیح تاریخ، آن اندازه هست که موجب چنین تردیدی گردد که اساساً ابن خلدون مقدمه را در ابتدا نوشته و سپس *العبر* را و یا نه، چنین نظراتی را از نگارش کتاب تاریخش الهام گرفته و سپس به عنوان مقدمه به ابتدای آن ضمیمه ساخته است؟ برخی اعتقاد دارند که ابن خلدون ابتدا تاریخ و سپس مقدمه را نوشته است و دلیل این ادعا را صرفاً اندیشه‌ای جدید دانسته‌اند که به تازگی در این خصوص مطرح شده و البته خود نیز فقط شنیده‌اند.

این پاسخ، قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد؛ لذا باید درصدد تحقیق برآمد. اولین و بهترین منبع برای یافتن پاسخ، گفته‌های خود مؤلف در *التعریف* می‌باشد که در پایان *نسخه بولاق العبر* چاپ شده و استاد محمد پروین گنابادی بخش‌هایی از آن را در مقدمه ذکر نموده است. ابن خلدون درباره مهاجرت خود به قلعه ابن سلام می‌گوید: «در آن قلعه فارغ از کلیه مشاغل و اعمال اقامت گزیدم و هنگام اقامت در آن به تألیف این کتاب آغاز کردم و

مقدمه آن را بدین شیوه شگفت که در آن عالم تنهایی بدان رهبری شدم تکمیل کردم».^{۱۷} در ادامه مترجم متذکر می‌گردد که وی پس از به پایان رساندن مقدمه، نگارش تاریخ را آغاز و «اخبار بربر و زناته» را به رشته تحریر در می‌آورد. پس از آن ابن خلدون در ضمن نگارش احوال اقامتش در تونس که پس از ۲۶ سال دوری به آن‌جا بازگشته بود، می‌گوید: «تاریخ بربر و زناته را تکمیل کردم و از تاریخ دو دولت (امویان و عباسیان) و ما قبل اسلام اخباری را که به دست آوردم نوشتم و نسخه‌ای از آن را تکمیل کردم و آن را به کتابخانه سلطان بردم».^{۱۸}

از آنچه گذشت به وضوح روشن می‌شود که تألیف مقدمه، به لحاظ زمانی و مکانی، مقدم بر تألیف *العبر* بوده است. اما چه چیز موجب خطور این شبهه (تقدم نگارش *العبر* بر مقدمه) به ذهن برخی پژوهش‌گران معاصر شده است؟ این دسته از محققان شمار اندکی هستند که از گفته‌های حنا الفاخوری در کتاب *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی* تقلید نموده‌اند، اما، این شبهه‌ای در خور اعتناست. از آن‌جا که علت اصلی بیان این مطلب همان عدم رعایت مقدمه در *العبر* می‌باشد، برای پاسخ به این شبهه، پاسخ به چند سؤال دیگر نیز لازم است، مانند این که اساساً چه انتظاری از تاریخ ابن خلدون می‌رود؟ و ابن خلدون چگونه می‌بایست بنویسد تا کسی نگوید که به اصول مذکور در مقدمه پای‌بند نبوده است؟ باید مجدداً مفهوم تاریخ از نظر ابن خلدون را بررسی کنیم: در نظر وی، تاریخ‌نگاری؛ یعنی بیان حقیقت و تفسیر ماجرای که اتفاق افتاده است. «تاریخ... در باطن اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست. و عملی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها».^{۱۹}

چنان‌چه پیش از این نیز اشاره کردیم ابن خلدون برای نخستین بار تاریخ را علم نامیده و برای آن موضوع تعیین می‌کند: «گویا این شیوه خود دانش مستقلی باشد زیرا دارای موضوعی است که همان عمران بشری و اجتماع انسانی است و هم دارای مسائلی است که عبارت از بیان کیفیات و عوارضی است که یکی پس از دیگری به ذات و ماهیت

عمران می‌پیوندند و این امر یعنی داشتن موضوع و مسائل خاص از خصوصیات هر دانشی است و معنی علم همین است خواه وضعی باشد و خواه عقلی.^{۲۰} وی معتقد است که اجتماع یا عمران پدیده پیچیده‌ای است و شناخت صحیح و عمیق آن، نخستین گامی است که هر مورخ در صورت برداشتن آن، از هرگونه غفلت و سهل‌انگاری دور خواهد ماند.^{۲۱}

براساس این دیدگاه، ابن خلدون کتاب اول تاریخ خود را به شرح و بسط اقسام اجتماعات و خصوصیات هر اجتماع که زمینه بحث تاریخ است اختصاص داده است. علاوه بر این ابن خلدون معتقد است: «مورخ بصیر به تاریخ، به دانستن قواعد سیاست و طبایع موجودات و اختلاف ملت‌ها و سرزمین‌ها و اعصار گوناگون از لحاظ سیرتها و اخلاق و عادات و مذاهب و رسوم و دیگر کیفیات نیازمند است و همچنین به درک اصول و شالوده‌های دولت‌ها و ملت‌ها و مبادی پدید آمدن آنها موجبات حدوث و علل وجود هر یک همت گمارد و عادات و رسوم و اخبار زمامداران را به کمال فرا گیرد... وقتی مورخ به این پایه از دانش و آگاهی رسید و با طبایع اجتماعات گوناگون آشنا گشت توانایی آن را خواهد داشت که اخبار را بر اطلاعات و تجربه‌های خود عرضه کند و راست را از دروغ تمیز دهد».^{۲۲}

از عبارات فوق چنین بر می‌آید که از دیدگاه ابن خلدون مورخ نباید اخبار را چنان که می‌شنود عرضه دارد بلکه باید آنها را ارزیابی و حقیقت را از باطل مشخص کند. خود وی نیز از این اصل تخلف نکرده و صفحات بسیاری از کتابش را به اخباری اختصاص داده است که در نظر وی غیر معقول می‌باشند، اما در کتاب‌های تاریخی معتبر، به عنوان اخبار مستند به کار می‌روند.

در مجموع اگر چه عده‌ای از مستشرقان معتقدند که ابن خلدون آنچه را در مقدمه گفته در تاریخ خود به کار نگرفته، همین افراد پذیرفته‌اند که هیچ مورخی تاریخ قرون وسطی که افریقا و حتی اندلس را در بر می‌گیرد، هم‌چون ابن خلدون ننگاشته است.

چندین تن از پژوهش‌گران ایرانی هم که دربارهٔ ابن خلدون تألیفاتی ارائه داده و شبیهه فوق را مطرح نموده‌اند از کتاب *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی حنا الفاخوری و خلیل الجبر* (ترجمه عبدالمحمد آیتی) اقتباس کرده‌اند. ایشان نیز بدون آن که مصادیقی برای این امر مشخص کنند، تنها به بیان این جمله که «او نکات وضع شده در مقدمه را رعایت نکرده است»، اکتفا نموده‌اند. به نظر می‌رسد کتاب ابن خلدون به طور کامل مطالعه و بررسی نشده است و این افراد خود شخصاً دربارهٔ مقدمه و *العبر*، مطالعه تطبیقی نداشته‌اند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که آن بخش از *تاریخ* ابن خلدون که مربوط به تاریخ شمال آفریقا و آندلس است، خصوصاً به سبب آن که وی شخصاً در حوادث آن زمان حضور داشته و گاهی عامل اصلی ماجراها بوده، اثری جاودانه، ماندگار و منطبق بر اصول شده است. این بدیهی است از آن‌جا که ابن خلدون در خصوص بسیاری از مطالب عصر خود از جمله تاریخ روم، یونان، چین و سلسله‌های آن و نیز تمدن مسیحی و جزئیات آن، اطلاع دقیقی نداشته، هم‌چنین او جز با زبان عربی و لهجه‌های قبایل بربر با زبان دیگری آشنا نبوده است و... همین محدودیت‌ها موجب شده است که *تاریخ* وی شایستگی‌های فلسفهٔ تاریخش را نداشته باشد. ای کاش ابن خلدون همان کاری که از ابتدا قصد داشت انجام می‌داد؛ یعنی نوشتن «تاریخ معاصر اسلام باختری».

وی بدین منظور به مطالعهٔ آثار مورخان پیشین پرداخت و با پی بردن به نقاط ضعف کار آنها دریافت که دانش لازم برای درک عمیق تاریخ که عبارت از مطالعه جنبه باطنی آن علم علاوه بر جنبه‌های ظاهری باشد، وجود ندارد. لذا برای نیل به چنین امری، به سراغ علوم دیگر، چون سیاست، خطابه، علوم فقه و... رفت، ولی دریافت که این علوم نیز تنها به طور عرضی به تاریخ پرداخته‌اند حال آن‌که او نیاز به علمی را احساس می‌کرد که مبادی، اسلوب، موضوع و هدف تاریخ را بیان کند؛ از این رو علم عمران را بنا نمود. پس از آن برای تکمیل علم جدید به اطلاعات تاریخ جهان نیاز داشت؛ بنابراین تاریخ عمومی را نگاشت که شامل این بخش‌هاست:

مقدمه: مسأله تاریخ به طور کلی

کتاب اول: علم جدید

کتاب دوم: تاریخ جهان

کتاب سوم: تاریخ اسلام باختری.^{۲۳}

و اما پرسشی دیگر در باب دیدگاه‌های ابن خلدون این است که آیا وی در نظریه دوری خود درباره عمر دولت‌ها، قائل به تکامل هست یا نه؟ به عبارت دیگر آیا عمر دولت‌ها در طی تاریخ عیناً تکراری و بدون هیچ‌گونه پیشرفت و عبرت‌آموزی است یا نه، بلکه انسان‌ها بر اثر تجربه‌آموزی از دولت‌های پیشین به مرور متکامل‌تر گشته و در این تکرار تاریخ حرکتی رو به جلو در پیش می‌گیرند؟ و بالاخره این که آیا ابن خلدون سیر تاریخ را چرخشی صرف در نظر گرفته یا به حرکت ماریپیچی معتقد است؟

چنان که می‌دانیم ابن خلدون از سویی فیلسوف تاریخ و از سوی دیگر یک متفکر اجتماعی است. از آن جا که وی برای دریافت اندیشه تاریخی‌اش، علم عمران و به عبارتی اندیشه اجتماعی را وضع کرد، ما نیز باید همین مسیر را برای دریافت پاسخ این سؤال طی کنیم. با بررسی اندیشه وی پیرامون اجتماع در می‌یابیم که وی معتقد است:

۱. اجتماع به صورت واقعیتهای مستقل، در طبیعت و سرشت انسان تأثیر بسیاری دارد؛

۲. محیط اجتماعی تحت تأثیر محیط طبیعی و اقلیمی قرار دارد.^{۲۴}

چنین اندیشه‌هایی در حوزه اجتماع موجب پیدایش اندیشه‌های وی در باب تاریخ و فلسفه تاریخ گردید؛ اندیشه‌هایی، مانند:

تقدیرگرایی؛ به این معنا که جریان تاریخ از مسیری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر عبور می‌کند.

قدرت محوری؛ یعنی این که در سراسر تاریخ غلبه و ریاست با قدرت‌مدارانی است که به کمک نیروی عصبیت به حکومت رسیده و در اثر غوطه‌وری در لذت و تجمل با تلنگر عصبیتی تازه نفس، از میدان به در می‌شوند. بنابراین، اعتقاد ابن خلدون مبنی بر تقدیرگرایی و قدرت‌محوری، این اجازه را از انسان سلب می‌نماید که بتواند در طول حیات

خود و با استفاده از تجربیات دولت‌های گذشته در مسیر تکامل گام بر دارد و در برابر عوامل تضعیف‌کننده‌ای، چون تجملات و ناز و نعمت که خود به دنبال گسترش فتوحات و یک جانشینی ایجاد می‌گردد، مقاومت کند و در عمر دولت جدید، تحول ایجاد نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن خلدون، مقدمه، محمد پروین گنابادی، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲) ج ۱، ص ۳۹-۵۳؛ حنا الفاخوری، خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) ص ۷۱۶-۷۱۲؛ محمد بن تاویت الطنجی، التعریف به ابن خلدون و رحلته شرقاً و غرباً (قاهره، ۱۹۵۳) به نقل از حنا الفاخوری، پیشین.

۲. همان، دیباچه مؤلفه، ص ۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، دیباچه مؤلف، ص ۳.

۸. همان، ص ۶۳.

۹. الطنجی، پیشین، به نقل از: مقدمه، ص ۶.

۱۰. همان.

۱۱. همان، ص ۱۳.

۱۲. ابن خلدون، مقدمه، دیباچه مؤلف، ص ۳-۴.

۱۳. ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من

عاصره‌م من ذوی السلطان الاکبر، عبدالمحمد آیتی، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۴۴۰.

۱۴. ابن خلدون، مقدمه، پیشین، ص ۲۴۱.

۱۵. همان، ص ۳۳۳-۳۳۶.

۱۶. همان، ص ۳۲۴.

۱۷. الطنجی، پیشین، به نقل از مقدمه، ص ۶۴؛ و نیز حنا الفاخوری، پیشین، ص ۷۲۱.

۱۸. الطنجی، به نقل از مقدمه، ص ۶۵.

۱۹. ابن خلدون، مقدمه، دیباچه مؤلف، ص ۲.

۲۰. همان، ص ۶۹.

۲۱. همان.

۲۲. همان، ص ۵۱.

۲۳. داوود رسایی، حکومت اسلامی و نظر ابن خلدون (بی‌جا، انتشارات خوارزمی، بی -

تا)، ص ۱۵۷-۱۵۹.

۲۴. غلامعلی خوشرو، شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، (تهران،

انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲)، ص ۷۶.

منابع

- ابن خلدون، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳).
- _____، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲).
- الفاخوری، حنا، خلیل الجبر، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳).
- خوشرو، غلامعلی، *شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون*، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲).
- رسایی، داوود، *حکومت اسلامی و نظر ابن خلدون* (تهران، انتشارات خوارزمی، بی تا).